

مدرنیته و مدرنیسم

..... دکترا ایرج امیرضیائی

چکیده: مدرنیته با مدرنیسم تفاوت دارد. در این مقاله ضمن تلاش در جهت روشن کردن معنا و مفهوم این دو اصطلاح، به برخی از انتقادات مطرح شده در باره مدرنیسم و بحران مدرنیته اشاره شده است.

مدرنیته چیست؟ تفکر رایج در باره مدرنیته به دو بخش تقسیم شده است: مدرنیسم در هنر و فرهنگ و ذوقیات، و مدرنیسم در اقتصاد و سیاست. «فرهنگ مدرنیستی از بطن جهان مدرنیسم یعنی جامعه و اقتصاد، سر برمی آورد. در حقیقت برای تحقق مدرنیته، تجربه های گوناگون مدرنیسم در ابعاد سیاسی و ادبی از پایین ضروری است. طی این تجربیات، باید عمل مردمان در جوی عمومی تحقق یافته و با

مدرنیزاسیون از بالا برخورد و تعامل داشته باشد تا با ایجاد اندیشه و هنر مدرن (مدرنیسم) به پویایی و حرکت پردازد. پس از این تجربه ویژه مدرنیته در سطح ملی، بین این مدرنیته‌ها مدرنیته‌های دیگر بخش‌های جهان، تصادم و آمیزش باید صورت پذیرد. برای تداوم حیات مدرنیسم او لاگفتگوی آن با مدرنیزاسیون ضروری است و ثانیاً پیوندهای مدرنیسم با مدرنیته‌های گذشته (سنت) باید زنده نگه داشته شود، پیوندهایی که همزمان مبرآمیز و خصمانه‌اند.^۲

می‌توان از زاویه‌ای دیگر و با حفظ نگرشی انتقادی چنین گفت که مدرنیته به دو ساحت مادی و معنوی تجزیه پذیر است: «مدرنیسم» از جنس روح ناب که بر طبق اصول مستقل فکری و هنری خویش تکامل می‌یابد و «مدرنیزاسیون» که مجموعه پیچیده‌ای از ساختارهای مادی و فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. اما البته باید بلافاصله متذکر شد که این دوگانگی و تجزیه و گسست، علی‌رغم مصداق واقعی آن، به دور از حقیقت زندگی مدرن است که در آن نفس مدرن (مدرنیسم یا نوگرایی) و محیط مدرن (مدرنیزاسیون یا نوسازی) به هم درآمیخته‌اند.^۳ این درآمیختگی نفس مدرن و مدرنیزاسیون را در توصیف مارشال برمن به زیبایی می‌بینیم: «مدرن بودن یعنی زیستن یک زندگی سرشار از معما و تناقض. مدرن بودن یعنی اسیر شدن در چنگ سازمان‌های بوروکراتیک عظیمی که قادر به کنترل و غالباً قادر به تخریب همه اجتماعات، ارزشها و جان‌ها هستند؛ و با این همه دست بسته نبودن در پیگیری عزم راسخ خویش برای مقابله با این نیروها، جنگیدن به قصد تغییر جهان این نیروها و تصاحب آن برای خودمان.^۴ تا اینجا دیدیم که مدرنیته (تجدد)، ناظر بر دو مقوله مدرنیسم (نوگرایی) و مدرنیزاسیون (نوسازی) است. اما مدرنیزاسیون که از آن با توصیفات محیط مدرن، ساخت مادی، جامعه و اقتصاد و سازمان‌های بوروکراتیک عظیمی که اجتماعات و ارزشها و جان‌ها را کنترل و تخریب می‌کنند، اسم بردیم از چه جریان‌هایی تغذیه می‌شود:

«گرداب زندگی مدرن از سرچشمه های بسیاری تغذیه شده است

- ۱- کشفیات بزرگ در قلمرو علوم فیزیکی. ۲- صنعتی شدن امر تولید که محیط های جدید بشری می آفریند و محیط های قدیمی را نابود می کند و صور جدیدی از قدرت شرکت های بزرگ و مبارزه طبقاتی را به وجود می آورد. ۳- افت و خیزهای عظیم در شمار و ترکیب جمعیت که میلیونها تن را به درون اشکال نوینی از زندگی پرتاب می کند.
- ۴- رشد سریع مناطق شهری. ۵- نظام های ارتباط جمعی که دورترین و غریب ترین اقوام و جوامع را تحت پوششی واحد گرد می آورند و آنها را به یکدیگر متصل می کنند. ۶- دولت های ملی با ساختار و عملکردی بوروکراتیک که روز به روز قوی تر می شوند. ۷- جنبش های اجتماعی توده ای. ۸- و آن سیلابی که همه این مردمان و نهادها را با خود حمل می کند و به پیش می راند: بازار جهانی سرمایه داری. این فرایندهای اجتماعی که چنین گردابی را به وجود می آورند جملگی «مدرنیزاسیون» نام گرفته اند.» نکته بسیار مهمی که در این تعریف به چشم می خورد، تلقی گرداب از زندگی مدرن است. به نظر مارشال برمن - که جزو مدرنیست های خوش بین به حساب می آید - «مدرنیته کل نوع بشر را وحدت می بخشد. اما این وحدتی معماوار و تناقض آمیز است، وحدتی مبتنی بر تفرقه: این وحدت همه را به درون گرداب فروپاشی و تجدید حیات مستمر می افکند، گرداب مبارزه و تناقض، ابهام و عذاب.»^۷ از این عبارت چنین برمی آید که گرداب مدرنیته، سرنوشت جبری کل نوع بشر است، و دست کم دو دلیل می توان برای این گرداب وحدت و تفرقه حیات بشر برشمرد: نظام ارتباط جمعی که تمامی جوامع بشری را تحت پوشش واحدی گرد می آورد؛ و سیلاب بازار جهانی که حتی در دورافتاده ترین نقاط روستایی نیز نفوذ کرده است. استطراداً باید گفت که جبر مدرنیزاسیون و سلطه آن بر تمام جلوه های زندگی بشر غربی و غیرغربی، عموم مدرنیست های غیرمحافظة کار را بر آن داشته تا به اهمیت حیاتی مهار

مدرنیزاسیون (بازار جهانی، دولت‌های مدرن، سازمان‌های ملی و فراملی بوروکراتیک...) تأکید ورزیده و در پی راه‌حل‌های ممکن برآیند تا گرداب زندگی مدرن، آزادی و فرد را در عقلانیت و سازمان غرقه نسازد. با چنین واقع‌نگری است که آنان تضاد اصلی جهان مدرن را تضاد بین مدرنیسم و مدرنیزاسیون، و یا سوژه و عقلانیت می‌دانند. همین نکته در تفکر هابرماس به صورت تضاد بین «عقلانیت تفاهمی (ارتباطی)» و «عقلانیت اقتصادی و اداری» بیان شده است.

عقلانیت تفاهمی به آزادی فرد، فرهنگ، وحدت افراد، همبستگی اجتماعی و اجتماعی شدن و کلاً حقوق و آزادی سوژه و جمع راجع می‌شود (یا همان مدرنیسم)، و عقلانیت اقتصادی و اداری که حوزه‌های کنش تفاهمی و ارزش‌ها و هنجارها را تحت تفوذ و سیطره هدایت شده خود می‌گیرد همان مدرنیزاسیون است.^۸ همین جا باید یادآور شد که در کشورهای جهان سوم، تضاد فوق، تحت‌الشعاع تضاد دیگری قرار می‌گیرد یعنی تضاد بین سنت و مدرنیته که تفصیل آن باید در جای دیگری بیاید.

درباره رابطه بین مدرنیزاسیون و مدرنیسم، برمن معتقد به کنش و واکنش دیالکتیکی میان این دو است. هر آینه این گفتگو پابرجا بوده، جامعه مدرن حرکتی متعادل داشته است، مانند مدرنیسم قرن نوزدهم و دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، اما پس از جنگ جهانی دوم، شاهد گسست ریشه‌ای مدرنیسم از مدرنیزاسیون و فرهنگ رکود یا واپس‌گرایی هستیم. اکنون دیگر مدرنیست‌ها از محیط مدرن گرداگرد خویش، انرژی یا الهامی اخذ نمی‌کردند و برخلاف بسیاری از آثار مدرنیسم‌های پیشین، در آثار این دوره، محیط اجتماعی (مدرنیزاسیون) مورد حمله قرار نمی‌گیرد، بلکه صرفاً به منزله امری غایب، نادیده گرفته می‌شود. این غیبت، خود می‌تواند بارزترین مدرک اثبات فقر معنوی محیط جدید دوره پس از جنگ باشد که با جدا ساختن زندگی تخیلی - یا حیات فکری و هنری - مدرنیسم از زندگی

و جهان روزمره مدرن و مردان و زنان واقعی، درست مثل خوره به جان ریشه های مدرنیسم افتاد. این شکاف میان روح مدرن و محیط مدرنیزه، منشأ اصلی رنج و عذاب و تأمل و بازاندیشی در اواخر دهه ۱۹۵۰ بود.^۱

مدرنیسم در همه صورت های اندیشه و هنرش، خصلتی دوگانه دارد؛ آن ها در آن واحد هم در حکم تجلیات فرایند مدرنیزاسیون اند، هم بیانگر صور گوناگون اعتراض علیه آن.^۲

در کشورهای نسبتاً پیشرفته، جایی که مدرنیزاسیون اقتصادی، اجتماعی و تکنولوژیک، زنده و پویاست، رابطه میان اندیشه و هنر مدرنیستی با جهان واقعی پیرامون آن بسیار روشن است - در عین پیچیدگی و تناقض - اما در کشورهای نسبتاً عقب مانده، جایی که مدرنیزاسیون هنوز به خوبی استقرار نیافته است، مدرنیسم در صورت بسط و گسترش، شکلی افسانه‌ای به خود می‌گیرد، زیرا ناچار باید به عوض واقعیت اجتماعی، از افسانه‌ها و سرابها و رویاها تغذیه کند.

در بیان نسبت مدرنیسم و مدرنیزاسیون، دست کم به دو نوع مدرنیسم اشاره شد، مدرنیسم ملل پیشرفته و مدرنیسم جوامع عقب مانده. در تاریخ جهانی مدرنیسم، تقابل قطبی بزرگی بین این دو نوع مدرنیسم دیده می‌شود؛ در مدرنیسم ملل پیشرفته، جامعه مستقیماً بر اساس مواد و مصالح مدرنیزاسیون سیاسی و اقتصادی برپا شده و از دل واقعیتی مدرنیزه، انرژی و آرمان های مدرنیسم استخراج می‌شود، و البته این انرژی و آرمان ها (مدرنیسم) همان واقعیت (مدرنیزاسیون) را به طریق ریشه‌ای به چالش می‌کشند.

اما در قطب مقابل، مدرنیسمی می‌یابیم که از دل عقب ماندگی و توسعه نیافتگی برمی‌خیزد. مدرنیسمی مبتنی بر عقب ماندگی تحمیلی در میان نمادها و صور گوناگون مدرنیزاسیون تحمیلی موسوم به «مدرنیسم توسعه نیافتگی». در دوره اخیر با گسترش مدرنیزاسیون عقیم و تحریف شده، این مدرنیسم توسعه نیافتگی در سراسر جهان سوم

گسترش یافته است که جهان خود را بر پایه خیالات و رویاهای مدرنیته برپا می‌سازد و از سراب‌ها و اشباح تغذیه می‌کند (در مقایسه با مدرنیسم پیشرفته که متناسباً از واقعیت‌ها و مواد و مصالح مدرنیزاسیون سیاسی و اقتصادی تغذیه می‌شود).

مدرنیسم توسعه نیافتگی، خشن و خام، شکل نیافته و جنجالی است که می‌خواهد یک تنه تاریخ را عوض کند و یا می‌خواهد تمامی بار سنگین تاریخ را به دوش بگیرد. اما واقعیت‌های غریب خاستگاه این مدرنیسم و فشارهای تحمل‌ناپذیر اجتماعی، سیاسی و معنوی، آن را به سمت درخشش آمیخته با خشم جنون سوق می‌دهند.^{۱۱}

در کنار این‌گونه‌های مدرنیته، از شکل معیوب دیگری موسوم به مدرنیته پاستورال (روستایی)، سخن رفته است؛ نکته‌ای مهم و حقیقی در باب مدرنیته این است که مدرنیته می‌تواند در اشکالی از نمایش ظاهری، طرح‌های درخشان، مناظر پرزرق و برق و تابناک ظاهر شود که برق حیات تاریک نهفته در آن، چشم قاطع‌ترین و تیزبین‌ترین نفوس و جان‌ها را هم کور می‌کند. این‌گونه نگاه پاستورال در صد ساله اخیر نقش مهم در فرهنگ مدرن ایفا کرده و حتی در آثار جدی‌ترین نوشته‌های مدرن هم به صورت آگهی‌های تبلیغاتی مدرنیته دیده می‌شود. از دید این نوشته‌ها کل سرگذشت معنوی مدرنیته در تازه‌ترین مد روز، تازه‌ترین ماشین و یا از جنبه شوم آن، تازه‌ترین سلاح و ارتش نمونه، نمودار می‌شود. این وجه پاستورال و تبلیغاتی ظاهری مدرنیته، به نمایش نظامی از حیث روانی و سیاسی، اهمیتی فوق‌العاده قائل می‌شود. ارتش‌ها و نمایش‌های قدرتی آن، همگان و حتی آزاداندیش‌ترین جان‌ها را هم می‌فریبد. مدرنیته‌ای که سلاح‌های سنگین براق و خیره‌کننده، صفوف مواج بی‌انتهای، حرکات وسیع و باوقار مردان با نشاط و مطیع جانورگونه آن، همواره جنبش‌ها را به خاک و خون کشیده‌اند.^{۱۲}

آلن تورن، مدرنیست فرانسوی از گونه‌ای مدرنیته کلاسیک نام

می‌برد که پیش از هر چیز در پی ساختن تصویری عقلانی از جهانی است که انسان را در طبیعت ادغام می‌کند و مفهوم نهایی‌اش یکی کردن سوژه (کنشگر اجتماعی) با آثار و تولیداتش است. و در پی این یکی گرفتن سوژه و عقلانیت است که مرگ سوژه و آزادی او به دست عقلانیت (مدرنیزاسیون) رخ می‌دهد.^{۱۳}

حال دوباره به گرداب مدرنیته برگردیم و تعریف مارشال برمن از آن: «مدرن بودن یعنی تجربه زندگی شخصی و اجتماعی به مثابه گردابی عظیم، و رویارویی با این واقعیت که آدمی و جهان او پیوسته در حال فروپاشی و تجدید حیات آمیخته به رنج و عذاب، و تناقض و ابهام است؛ مدرن بودن یعنی تعلق داشتن به جهانی که در آن هر آنچه سخت و استوار است دود می‌شود و به هوا می‌رود. و مدرنیست بودن یعنی خو گرفتن با این گرداب، پیروی از ضرب‌آهنگ‌های آن، حرکت در بطن جریان‌های درونی آن به قصد یافتن آن صوری از واقعیت، زیبایی، آزادی و عدالت که چرخش توفنده و مهلک گرداب مجاز می‌شمارد.^{۱۴}

گرداب زندگی مدرن و سیطره شوم عقلانیت اقتصادی - اداری (مدرنیزاسیون) بر زیست جهان، دغدغه فکری هابرماس نیز هست. به نظر هابرماس مدرنیته‌ای که در قرن هجدهم توسط فیلسوفان روشنگری تدوین شد، عبارت بود از تلاش آنان برای توسعه و تکامل علوم، اخلاق و هنر. این سه حوزه مستقل، سه گونه عقلانیت را پدیدار می‌سازند: عقلانیت شناختی ابزاری (از آن علوم)، عقلانیت اخلاقی عملی، و عقلانیت زیباشناختی - بیانی (حوزه هنر). قرار بود که این سه گونه عقلانیت فرهنگی انباشته شده، زندگی روزمره اجتماعی را غنا بخشیده و پیام‌آور پیشرفت اخلاقی، عدالت و خوشبختی انسان‌ها باشند. «اما قرن بیستم این خوش‌بینی را از بین برده»، و به دلیل فرمانروایی عقلانیت اقتصادی و اداری (مدرنیزاسیون) بر زیست جهان، زیرساخت ارتباطی زندگی دچار اختلال شده است.^{۱۵}

سلطه مدرنیزاسیون در گرداب زندگی مدرن، دلمشغولی آلن تورن نیز هست: تجدد دقیقاً با جدایی فزاینده جهان عینی که به دست عقل آفریده شده، و جهان ذهنیت که جهان فردگرایی و دعوت به آزادی شخصی است، شناخته می‌شود. او مدرنیته را به عنوان رابطه‌ای مملو از تنش میان عقل و سوژه، میان عقلانی کردن و به سوژه اهمیت دادن. میان روح رنسانس و روح اصلاح دینی، و میان علم و آزادی باز تعریف می‌کند.^{۱۶} یک جهت این تعریف یعنی سوژه، محوریت سوژه، روح اصلاح دینی و آزادی به فرد (فاعل گزینشگر کنشگر) راجع می‌شود که همان جهان مدرنیسم است، اما در سوی دیگر این رابطه پر تنش عقل، عقلانی کردن، روح رنسانس و علم به مدرنیزاسیون و جهان عینی (ابژکتیو) ناظرند که البته در غیاب سوژه به ابزار قدرت بدل می‌شوند. «مدرنیته به یک اصل واحد، به ویژه اصل از بین بردن موانع حاکمیت عقل، متکی نیست، بلکه محصول گفتگو میان عقل (مشترک میان همه) و سوژه (محصور به آگاهی و گزینش فردی) است.^{۱۷}

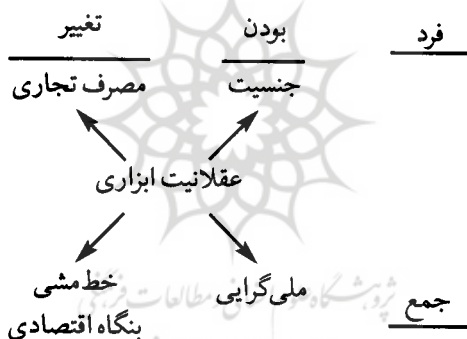
تصور می‌کنم مقولات مدرنیسم (نوگرایی)، مدرنیزاسیون (نوسازی) و مدرنیته (نواندیشی و تجدد) در حد کفایت، روشن شده باشد. آیا مدرنیته تمامیتی با ساخت تاریخی پایدار و غیرمتضاد و کلی هماهنگ و موزون است؟ پاسخ البته منفی است. در تعریف مدرنیته گفته شد که واقعیت بنیانی زندگی مدرن آن است که «هر آنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود». این توصیف مانیفست، در دیدگاه بولدر، هنرمندی که بیش از هر کس در آگاه ساختن مردمان عصر خویش به هویت مدرن‌شان نقش داشت نیز نمودار می‌شود. وجه ممیزه زندگی مدرن را ماهیت سیال (هستی‌های شناور) و بخارگونه امور می‌داند. این حالت سیال و بخارگونه اشیا و امور، بعدها در عرصه نقاشی، معماری و طراحی، موسیقی و ادبیات مدرن که جملگی واجد خودآگاهی بودند، به خصایصی بنیادین بدل شدند؛ و همین‌ها خصوصیت و معرف مدرنیسم‌اند: نخست شکوه توان و

پویایی مدرن، و دوم، اثرات تخریبی فروپاشیدن و نیپیلیسم مدرن و نزدیکی عجیب میان آن دو احساس گرفتار شدن در گردابی که در آن واقعیت و ارزش‌ها می‌چرخند و منفجر و تجزیه و دوباره ترکیب می‌شوند، شکی عمیق در مورد آنچه اساسی و ارزشمند است.^{۱۸}

مدرنیسم به انفصال، تجزیه و ناهماهنگی گرایش داشته و به کنجکاوای مدام درباره عدم تعیین واقعیت می‌پردازد. ذهنیت دوگانه آن بردیالکتیک تناقض‌ها و ابهام‌ها استوار است. شاید بتوان گفت از جمله مهمترین تاثیرهای نیچه بر مدرنیسم، همانا تردید او در تمام یقین‌ها است و این که همه حقیقت‌ها اشتباه از کار در می‌آیند و امور جنبه موقت دارند. از اینجا است که مدرنیسم بر نسبیّت، تغییر و تفسیر و عدم یقین در هنر و علم تاکید می‌ورزد. در این نسبیّت و ناپایداری مدرن، تأثیر انشتین نیز چشمگیر است مدرنیته به تبع وی در علم جدید، جهان را بی‌تعیین و پیش‌بینی ناپذیر و چند چهره می‌انگارد.^{۱۹}

تاکید متفکران مدرنیست چون هابرماس، برمن، تورن و چاپلندز بر ناپایداری، گسست و جدایی فزاینده مدرنیسم و مدرنیزاسیون و البته غلبه مدرنیزاسیون، بیانگر بحران مدرنیته است. قرار بود مدرنیته به دست عقل، جامعه بشری را به سوی فراوانی، آزادی و خوشبختی پیش برد، اما عقلانیت در تمامی این موارد، ناکام بزرگ بوده و «حیات جمعی که گمان می‌رفته امری است واضح و تابع عقلانیت، در هیأت مجموعه‌ای پر از تعارضات ظاهر گشته» است؛ جامعه مدنی از دولت جدا شده و دولت‌های مسلح، نوسازی ملی را به ابزار اقتدار خود بدل کرده‌اند. قهر قدرت و واگرایی و تنوع نیازها نظم مدرنیته را دچار زوال ساخته است.^{۲۰} مدرنیته به همان اندازه که به انسان‌ها آزادی فردی بخشیده، آنان را اسیر جامعه و فرهنگ توده‌ای هم کرده است و لذا نیروی اصلی آن رو به کاهش دارد. این تناقضات، منجر به تلاشی و واگسست مدرنیته شده و حوزه‌های عمل اجتماعی و فرهنگی آن به مثابه مجموعه‌ای از قطعات از هم گسیخته فهم می‌شود. این چند

و جبهی فرهنگی به یک فرآیند وحدت منجر شده‌اند: واشکاف مدرنیته.^{۱۱} صحنه مدرنیته دچار چندگونگی آشکاری از نیروهای اصلی جنسیت، مصرف تجاری، موسسات اقتصادی، و ملت است که دیگر نمی‌توان آن را یک جامعه خواند، چرا که به نظر می‌آید شخصیت (جنسیت)، فرهنگ، اقتصاد و سیاست، هر کدام راهی پیش گرفته‌اند که آن را از دیگران دور می‌کند. تنافر میان امور واقع و معانی آنها، میان اقتصاد و فرهنگ، به شیواترین وجه، بحران مدرنیته را و می‌نماید.^{۱۲} و سرانجام با ترسیم از تکه‌تکه شدن مدرنیته، مطلب را به پایان می‌بریم:



پی‌نوشت‌ها و منابع:

- ۱- مارشال برمن - تجربه مدرنیته - ترجمه مراد فرهادپور - طرح‌نو - ۱۳۸۰ - ص ۱۱۰.
- ۲- همان - ص ۱۱۲.
- ۳- همان - صص ۳۴۸-۳۴۹-۴۲۴.
- ۴- همان - صص ۱۵۷-۱۵۸.
- ۵- همان - صص ۱۱-۱۲.
- ۶- همان - ص ۱۵.
- ۷- همان - ص ۱۴.
- ۸- حسینعلی نوذری (ترجمه و تدوین) - مدرنیته و مدرنیسم - نقش جهان - ۱۳۸۰ - ص ۱۰۴.
- ۹- تجربه مدرنیته - صص ۳۷۹-۳۸۰.
- ۱۰- جت اطلاع بیشتر از این خصیصه مدرنیسم رجوع شود به مقاله ارزشمند دکتر بهرام بین با عنوان «نقد مدرنیسم از دیدگاه دانیل بل» در مجله اشراق - دوره جدید - شماره اول - پاییز ۱۳۸۳.
- ۱۱- همان - صص ۲۸۴-۲۸۳-۲۳۵.
- ۱۲- همان - صص ۱۶۴-۱۶۵.
- ۱۳- الن تورن - نقد مدرنیته - ترجمه مرتضی مردیبا - گام نو. ۱۳۸۰ - صص ۶۲-۶۱.
- ۱۴- تجربه مدرنیته ص ۴۲۴.
- ۱۵- مدرنیته و مدرنیسم - صص ۱۰۶-۱۰۵-۱۰۴.
- ۱۶- نقد مدرنیته صص ۲۲-۲۳.
- ۱۷- همان - ص ۲۵.
- ۱۸- تجربه مدرنیته - صص ۱۷۳-۱۴۷.
- ۱۹- پتر چایلدز - مدرنیسم - ترجمه: رضا رضایی - نشر ماهی - ۱۳۸۳ - صص ۹۳-۹۱-۸۴-۳۳-۳۲.
- ۲۰- نقد مدرنیته - صص ۶۵-۶۴-۱۸-۱۷.
- ۲۱- همان - صص ۱۶۷-۱۶۶.
- ۲۲- همان - صص ۱۷۸-۱۷۴-۱۷۲.

ششگانه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی